

خوانشی انتقادی از ابعاد سیاسی شده نظریه جامعه و جهانی شدن شبکه‌ای مانوئل کاستلز

حسین زحمتکش*

حسین صوراناری**

احمد ستارزاده***

چکیده

اصولاً ماهیت پویای سرمایه‌داری همواره منجر به تغییرات مستمری می‌شود. اما آنچه که در دو دهه اخیر اتفاق افتاده است، مهم‌تر از آن هستند که بتوان آنها را صرفاً نتیجه پویایی شیوه تولید سرمایه‌دارانه دانست. ضمن آنکه هر گونه توصیف یا نظریه‌پردازی درباره این فرایندها در بستری جدا از بستر سرمایه‌دارانه و با نادیده گرفتن روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه، تبیین درستی را به دنبال نخواهد داشت. به نظر می‌رسد مانوئل کاستلز با در نظر داشتن و کاربرستی این موارد توانسته است یک توصیف و تبیین مناسبی از تغییرات تکنولوژیکی جهان معاصر و آثار آن بر جامعه، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و نهاد دولت-ملت

*. استادیار گروه مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول: honzh64@yahoo.com).

** دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران.

*** دانش آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۳/۰۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۶/۲۹

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره بیستم، صص ۲۸۴ - ۲۵۵.

ارائه دهد. فرضیه بنیادی وی این است که اطلاعات‌گرایی به عنوان یک پارادایم مسلط در جوامع امروزی، به یک ریخت‌شناسی و ساختار اجتماعی جدیدی منجر شده و در نتیجه جامعه جدیدی ظهور یافته است: جامعه شبکه‌ای. به بیان کاستلز در جامعه و جهان معاصر، همه جا می‌توان حضور شبکه‌ها را مشاهده کرد. این نوشتار ضمن معرفی دو مفهوم بنیادین جامعه و جهانی‌شدن شبکه‌ای در اندیشه‌های کاستلز، در تلاش است تا به بررسی ابعاد سیاسی شده تحلیل وی از جامعه و جهانی‌شدن شبکه‌ای بپردازد.

واژه‌های کلیدی: جامعه شبکه‌ای، جهانی‌شدن شبکه‌ای، اقتصاد شبکه‌ای، دولت شبکه‌ای، منطق شبکه‌ای.



«مانوئل کاستلز»^۱ اندیشمند نومارکسیست اسپانیایی، جامعه‌شناسی است که نام وی همواره با جامعه‌اطلاعاتی و پژوهش در حوزه ارتباطات همراه است. آثار وی را در بسیاری از محافل علمی زمینه‌ساز تولد دوباره جامعه‌شناسی کلاسیک می‌دانند. برخی از اندیشمندان معاصر جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی مانند آنتونی گیدنز^۲ و پیتر هال^۳، از کاستلز به عنوان جانشین شایسته بزرگانی چون کارل مارکس^۴ و ماکس وبر^۵ نام می‌برند. گیدنز، سه جلدی «عصر اطلاعات» کاستلز را با «اقتصاد و جامعه» ماکس وبر و پیتر هال آن را با کتاب «سرمایه» مارکس قابل مقایسه می‌داند (Van Dijk, 2007: 1). برخی کاستلز را «برترین مفسر جهانی عصر اطلاعات و نظم جدید اقتصادی» می‌دانند (R & JR, 2000: 77-78). عده‌ای نیز از وی با عنوان «نخستین فیلسوف بزرگ فضای مجازی» یاد می‌کنند. فلیکس استالدر^۶ معتقد است که سه‌گانه عصر اطلاعات کاستلز، حداقل در سطح آرمانی به طبقه نظریه‌های بزرگ جامعه‌شناسی تعلق داشته و در ردیف آثار جامعه‌شناسان بزرگی مانند دانیل بل^۷، آلن تورن^۸ و آنتونی گیدنز، قرار دارد. وی بر آن است که کاستلز توانسته چندین جزء از یک نظریه بزرگ مانند سرمایه‌داری اطلاعاتی^۹ و نقش سازنده جنبش‌های اجتماعی در ساختن معنا را توسعه دهد. (Stalder, 2009: 1) برخی کار کاستلز را به عنوان گزارشی

1. Manuel Castells
2. Anthony Giddens
3. Peter Hall
4. Karl Marx
5. Max Weber
6. Felix Stalder
7. Daniel Bell
8. Allen Toren
9. Informational Capitalism

گرانسنگ از گذار به جامعه اطلاعاتی، همسنگ با آثار ماکس وبر در ارائه تفسیری مقتدرانه از تحول جامعه از نوع سنتی به نوع صنعتی- بوروکراتیک توصیف می‌کند. (Calabrese, 1999: 172) فرانک وبستر^۱ در کتاب «تئوری‌های جامعه اطلاعاتی» که قبل از «عصر اطلاعات» کاستلز نوشته شده است، با استناد به کتاب «شهر اطلاعاتی» کاستلز، از وی به عنوان کسی که سهم عمده‌ای در اندیشه ما درباره اهمیت اطلاعات در جهان معاصر داشته است، نام می‌برد (Webster, 1995: 213).

تحسین و تمجیدهای فراوانی از قبیل آنچه که گفته شد، در مورد مانوئل کاستلز، آثار و اندیشه‌های وی وجود دارد. بدیهی است آثار کاستلز با توجه به اندیشه‌های بلندپروازانه مطرح شده در آنها، از دافعه و جاذبه برخوردار بوده و در کنار ستایش‌ها، انتقادات گسترده‌ای را نیز جذب کرده است. کرابتری^۲، گارنهام^۳، هیسکالا^۴، شوسر^۵، وبستر، وان دیجک^۶، کاری پالونن^۷ و دارین بارنی^۸ از جمله افرادی هستند که از جنبه‌های مختلف به نقد و تفسیر نظریه‌های مانوئل کاستلز پرداخته‌اند. (Peltola, 2006: 1) حقیقت این است که اندیشه‌های کاستلز بویژه بررسی انتقادی آنها به این دلیل مهم و پر اهمیت است که می‌تواند فهم ما را از اشکال معاصر تعامل اجتماعی افزایش داده و بینش مناسبی را برای درک جهان مبتنی بر تغییرات مداوم ارتباطاتی ارائه دهد. این اندیشه‌ها، با تعمق بر تاریخ ارتباطات، به بررسی سیر تحولات در حوزه رسانه‌های جمعی و فناوری‌های جدید اطلاعاتی که برای شکل‌دهی و بازصورت‌بندی هویت‌های فرهنگی و ارتباطات سیاسی مهم هستند، می‌پردازد. کاستلز برای توصیف ارتباطات و تعاملات جامعه کنونی از مفهوم شبکه کمک می‌گیرد. فرضیه بنیادین وی این است که اطلاعات‌گرایی به پارادایم مسلط جوامع امروزی تبدیل شده است. او اطلاعات‌گرایی را یک پارادایم تکنولوژیکی مبتنی بر افزایش ظرفیت و استعداد بشری در پردازش اطلاعات توصیف می‌کند. از این پارادایم، کاستلز به یک برداشت جدیدی از جامعه می‌رسد: جامعه شبکه‌ای. وی جامعه شبکه‌ای را به عنوان

1. Frank Webster
2. Crabtree
3. Garnham
4. Heiskala
5. Susser
6. Van DJK
7. Kari Palonen
8. Darin Barney

ساختار اجتماعی مبتنی بر شبکه‌ها تعریف می‌کند که بر پایه تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی عمل می‌کند. (Plage, 2008-2009: 4)

بنابراین از نظر کاستلز جامعه جدید از شبکه‌ها تشکیل یافته است. همه جا می‌توان حضور شبکه‌ها را ردیابی کرد. بازارهای مالی جهانی بر پایه شبکه‌های الکترونیکی سازمان یافته و به پردازش اطلاعات می‌پردازند. حتی اینترنت که خود یک شبکه است از شبکه‌های کامپیوتری شکل گرفته است. اقتصاد جهانی در اطراف شبکه‌ای از مبادلات مالی، مکان‌های تولید، بازارها و ائتلاف‌های کاری سازمان پیدا کرده و شرکت‌های شبکه‌ای به عنوان شکل جدیدی از سازمان تجاری متشکل از شبکه‌هایی از شرکت‌ها یا واحدهای فرعی آنها، در عمل کرد اقتصاد و تجارت جهانی نقش حیاتی ایفاء می‌کنند. امروزه حتی حکمرانی خوب به پیکربندی مناسب میان سطوح مختلفی از تصمیم‌سازی‌های نهادی که از مجاری شبکه‌های اطلاعاتی به هم پیوسته اتخاذ می‌شوند، متکی است. پویاترین جنبش‌های اجتماعی نیز بواسطه اینترنت در شهرها، کشورها و در سطح جهان به هم پیوند یافته‌اند. (Castells, 2000a: 695) همین جا باید خاطر نشان کرد که شبکه‌ای دیدن همه چیز از جمله انتقاداتی است که به کاستلز وارد دانسته‌اند. وان‌دیجک، خاطر نشان می‌کند که کاستلز بجای روشن‌تر ساختن مفهوم شبکه، آن را به عنوان نظریه‌ای برای همه چیز به کار می‌برد: استعاره‌ای که نظام تعامل اقتصادی، روابط اجتماعی و زیرساخت تکنولوژی‌های اطلاعاتی و ارتباطاتی را پوشش می‌دهد. به بیان برخی از پژوهشگران در سه گانه کاستلز هر جا که زندگی وجود دارد، شبکه‌ها نیز حضور دارند. (Peltola, 2006: 2)

این نوشتار در تلاش است تا ضمن معرفی دو مفهوم بنیادین آثار کاستلز یعنی جامعه و جهانی‌شدن شبکه‌ای، با بررسی توصیفی-تحلیلی و خوانش انتقادی آنها، به این سوال پاسخ دهد که آیا تحلیل کاستلز از جامعه و جهانی‌شدن شبکه‌ای از ماهیتی سیاسی برخوردار است؟ تمرکز اصلی ما در پاسخ به این سؤال، بازخوانی اثر سه جلدی معروف کاستلز با عنوان «عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ» خواهد بود، تا نشان دهیم که با وجود امتناع کاستلز از تأیید ابعاد سیاسی شده اندیشه‌های خود، تلاش برای امکان‌آفرینی انطباق‌پذیری و زیست‌یابی سرمایه‌داری در جهان متغیر اطلاعاتی، دخالت دادن جانب‌داری سیاسی در طبقه‌بندی و تحلیل جنبش‌های اجتماعی، جبرگرایی تکنولوژیکی، قطبی‌سازی

دیجیتالی جامعه، توجیه نابرابری‌های اجتماعی و توسعه دامنه محرومان و محرومیت‌های اجتماعی، در نهایت نظریه‌های وی را از ماهیت سیاسی برخوردار ساخته‌اند.

۱. مفهوم «ماهیت سیاسی» نظریه‌های سیاسی

نظریه سیاسی را در برگیرنده گستره‌ای از انتزاع‌ها یا تعمیم‌ها درباره آن جنبه و حیثیتی از واقعیت می‌دانند که مشخصاً سیاسی است. به بیانی دیگر نظریه سیاسی، تحلیلی رسمی، منطقی و نظامواره از فرآیندها و فرآورده‌های کنش سیاسی است (رجایی، ۱۳۸۱: ۲۴۱). نظریه سیاسی کارویژه‌های ارزشمندی را فراهم می‌سازد: اول اینکه، برخی جنبه‌های جهان را نزدیک‌نمایی^۱ کرده و در مورد اینکه چه چیزی باید جستجو شود، راهنمایی می‌کند. دوم اینکه، به عنوان یک نظام فهرست‌سازی عمل می‌کند، یعنی چارچوبی را مشخص می‌سازد که در آن می‌توان مشاهدات از واقعیت را جای داد. و سوم اینکه، نظریه سیاسی می‌تواند الگوهای فکری را توسعه داده و باعث تسهیل مناظره، تبادل اطلاعات و فرایند یادگیری شود (مارش و استوکر، ۱۳۸۴: ۴۳). تبیین‌هایی که یک نظریه سیاسی ارائه می‌دهد، یا دارای جنبه تجربی هستند و یا آنکه از حیثیت هنجاری برخوردارند. برخلاف رویکردهای اثبات‌گرایانه باید پذیرفت که هرگونه توضیحی در مورد رویدادهای سیاسی، مستلزم تفسیری از کنش‌ها، نیت و مقاصد شرکت‌کنندگان در آن می‌باشد. بنابراین نظریه‌های سیاسی جدیدتر در تبیین‌های خود، ترکیب سازنده‌ای از عناصر تجربی و هنجاری را سودمندتر می‌دانند و به صرف تبیین تجربی قناعت نمی‌کنند (قوام، ۱۳۹۱: ۲۵۸).

با این حال، باید توجه داشت که غلبه هرچه بیشتر تجویزها و ارزش‌گذاری‌های هنجاری در یک نظریه سیاسی می‌تواند، آن را از شأن علمی دور ساخته و شائبه برخورداری آن از ماهیت سیاسی را افزایش دهد. در واقع واژه «سیاسی» در ترکیب «نظریه سیاسی» اشاره به شأن علمی دانش سیاسی دارد، اما وقتی از «ماهیت سیاسی» یک نظریه سخن به میان می‌آید، واژه «سیاسی» بار معنایی غیرعلمی و تجویزی به خود می‌گیرد. با الهام از موریس دورژ^۲ می‌توان گفت، در این صورت از میان تصویر ژانوسی

1. Foreground
2. Maurice Duverger

و دو چهره‌ای سیاست، برداشت واقع‌گرایانه یا سیاست قدرت‌محور، مبنای نظریه‌پردازی سیاسی قرار می‌گیرد. در این شرایط، نظریه سیاسی بیشتر از آنکه به دنبال تحقق همگونی اجتماعی، استقرار نظم و عدالت و تأمین مصالح و منافع عمومی باشد، در پی توجیه و حفظ وضع موجود، پایدارسازی امتیازات اقلیت و نامطلوب جلوه‌دادن مبارزات سیاسی، بر می‌آید (دوورژه، ۱۳۸۵: ۲۱). رسالت دانش و دانشمند سیاسی به تحکیم پایه‌های قدرت حاکم معطوف گردیده و هرگونه توصیه‌ای برای رعایت اخلاق و عدالت، کارکرد ابزاری پیدا می‌کند. توصیه به حفظ نظم حاکم، به عنوان غایت اندیشه‌ورزی سیاسی به هدفی تبدیل می‌شود که کسب و حفظ آن، استفاده از هر وسیله‌ای را توجیه می‌کند. بر این اساس، نظم می‌تواند بدون عدالت، آزادی، رفاه و زندگی اخلاقی وجود داشته باشد، ولی هیچ یک از این‌ها بدون نظم و امنیت قابل تحقق نخواهند بود (بشیریه، ۱۳۸۶: ۸۴).

بررسی آثار و نظریه‌های مانوئل کاستلز به وضوح دو نوع روایت از «جامعه و جهانی شدن شبکه‌ای» را نشان می‌دهد: روایتی که جنبه تجربی داشته و از چپستی جامعه شبکه‌ای بحث می‌کند. و دوم، روایتی که طی آن کاستلز از بایسته‌های جامعه شبکه‌ای سخن به میان آورده و تبیین‌های هنجاری و تجویز‌گرایانه از جامعه شبکه‌ای ارائه می‌دهد. درست از همین جاست که اندیشه‌های کاستلز «ماهیت سیاسی» پیدا می‌کنند. به بیانی دیگر، کاستلز با فهمی رئالیستی از «سیاست» و «قدرت»، به ارائه نظریه‌های تجویزی درباره جامعه شبکه‌ای می‌پردازد. به باور کاستلز «سیاست» فرایندی است که به واسطه آن گروه‌های اجتماعی می‌توانند، کنترل و بهره‌برداری از نهادهای دولتی را در اختیار بگیرند (Peltola, 2006: 4). «قدرت» به عنوان ابزار این کنترل و بهره‌برداری، در تحلیل کاستلز، سرشتی حتی واقع‌گرایانه‌تر از «سیاست» دارد. وی قدرت را بنیادی‌ترین فرایند در جامعه معرفی می‌کند. زیرا ارزش‌ها و نهادهای هر جامعه‌ای از طریق روابط قدرت، تعریف و تعیین می‌شوند. در واقع در جامعه شبکه‌ای کاستلز، ارزش نمودی از قدرت است. هر کس که قدرت را در دست دارد، تصمیم می‌گیرد که چه چیزی باید ارزشمند باشد (Castells, 2009: 10-28). در این جامعه، قدرت از طریق دوگانه دربرگیری/محروم‌سازی^۱ عمل می‌کند. بر اساس چنین منطقی است که کاستلز ادعا می‌کند «هر کس که پول کافی دارد، از جمله رهبران سیاسی، شانس بیشتری برای اعمال قدرت و به کارگیری آن به نفع

خود خواهند داشت. (Castells, 2009: 52)

کاستلز سیاست در جامعه شبکه‌ای را به عنوان «سیاست اطلاعاتی»^۱ تعریف می‌کند. به همین خاطر، سیاستمدار بودن در جامعه شبکه‌ای یک شغل حرفه‌ای به شمار می‌آید، که به آشنایی بالایی با اصول و قواعد «سیاست قدرت»^۲ نیاز دارد (Peltola, 2006: 5). در این جامعه، بازیگران شبکه‌ای که از منابع برتری برخوردارند، در نهایت به سیاستمداران فعال تبدیل می‌شوند. در واقع مالکان و مدیران شبکه‌های ارتباطی و رسانه‌ای که ابزارهای مالی، قانونی، نهادی و تکنولوژیکی را در اختیار دارند، در مورد قالب و محتوای ارتباطات تصمیم می‌گیرند. (Castells, 2009: 420) در اصل، قدرتی که به واسطه مالکیت شبکه‌ها ایجاد می‌شود، به طور مستمر به بازتولید خود می‌پردازد. در همین راستا، کاستلز استدلال می‌کند که: «رسانه، قدرت را می‌سازد، چرا که از ظرفیت شکل‌دهی به اذهان بشری از طریق تصویرسازی برخوردار است». (Castells, 2009: 98) با وجود این شرایط، وی اصرار دارد که ساختارهای ارتباطی که از سوی بازیگران قدرتمند به کار می‌روند، از سوی راهبردهای ضد قدرت نیز می‌توانند، مورد استفاده قرار گیرند. دارین بارنی به درستی استدلال می‌کند که در جامعه شبکه‌ای کاستلز هر دو گروه دارندگان قدرت و محرومان از قدرت، به جهت تلاش برای دستیابی به شبکه‌ها و کنترل جریان‌ها، کارکرد واحدی دارند (Peltola, 2006: 5). اما پر واضح است که با توجه به ذاتی بودن قطبی‌سازی و نابرابری منابعی که بازیگران شبکه‌ای در سرمایه‌داری اطلاعاتی در اختیار دارند و نیز در شرایط بازتولید قدرت از سوی مالکان و مدیران شبکه‌ها، بازندگان جامعه شبکه‌ای همیشه محرومان از قدرت خواهند بود.

اندیشه‌ورزی و نظریه‌پردازی مبتنی بر «سیاست قدرت» در نهایت به توجیه سرمایه‌داری حاکم از سوی کاستلز می‌انجامد. وی با بیان اینکه «در حقیقت جامعه شبکه‌ای در حال حاضر جامعه‌ای سرمایه‌دارانه است». به این باور می‌رسد که امروزه به دلیل جهانی‌شدن شبکه‌ای، گستره سرمایه‌داری نیز جهانی‌شده و برای نخستین بار در تاریخ، تمام سیاره را در بر گرفته است. مهمتر اینکه کاستلز بر آن است که «نیروی محرکه جامعه شبکه‌ای جهانی با نیروی محرکه سرمایه‌داری در ساختن روابط اجتماعی از جمله

1. Informational Politics
2. Realpolitik

روابط قدرت در تعامل است» (Castells, 2009: 424). بدین ترتیب می‌توان نظریه‌های کاستلز را در راستای امکان‌آفرینی انطباق‌پذیری و زیست‌یابی نظام سرمایه‌داری حاکم در جهان متغیر اطلاعاتی، ارزیابی کرد. پس از نگاهی اجمالی به مفاهیم بنیادین اندیشه‌های کاستلز، در بخش پایانی مقاله برخی از ابعاد این موضوع را از نزدیک بررسی خواهیم کرد.

۲. جامعه شبکه‌ای

اصطلاح جامعه شبکه‌ای^۱ نخستین بار در اواخر قرن بیستم در علم جامعه‌شناسی مطرح شد. اما با آثار مانوئل کاستلز بود که در ادبیات علمی جهان جایگاه خود را پیدا کرد. با وجود اعتقاد کاستلز به نوظهوری این جامعه و در نتیجه بدیع و نوآورانه بودن اندیشه‌های مبتنی بر آن، برخی از پژوهشگران در نوظهوری جامعه شبکه‌ای و تبیین‌های ارائه‌شده از سوی کاستلز تردید داشته و بر این باورند که عقاید و اندیشه‌های او تازگی نداشته و به شکل قابل توجهی شبیه به آثاری است که ۱۵۰ سال قبل در حوزه جامعه‌شناسی عرضه شده‌اند. (R & JR, 2000: 78) چرنیلو^۲ رویکرد کاستلز را فاقد عمق تاریخی دانسته و معتقد است که اعتبار ادعای او مبنی بر تغییرات گسترده جهان کنونی، مورد تردید است. در همین زمینه، وبستر تعداد زیادی از پژوهشگران از جمله آندریو گرز^۳، کنت گالبرایت^۴ و دانیل بل را بر می‌شمارد که بسیار پیش از کاستلز گزارش‌هایی از جوامع دانش-بنیان ارائه کرده‌اند. (plage, 2008-2009: 6) والتانن^۵ نیز بر آن است که در سه‌گانه عصر اطلاعات، کاستلز ابداعات نظری جدیدی را ارائه نمی‌دهد. وی تنها نقش مهم کاستلز را ارائه یک بینش کل‌گرا از جهان معاصر می‌داند که البته آن را هم مورد نقد قرار می‌دهد. به بیان والتانن، کاستلز از هر چیزی که در روی زمین اتفاق می‌افتد، صحبت می‌کند. وی این‌گونه تلاش برای نظریه‌پردازی اجتماعی جهانی را به شکل زیان‌آوری کل‌گرا می‌داند (Valtanen, 2009: 1-2).

به هر صورت، فرضیه کاستلز این است که جهان جدیدی در اواخر قرن بیستم شکل

1. Network Society
2. Chernilo
3. Andre Gorz
4. Kenneth Galbraith
5. Valtanen

گرفته است. ریخت‌شناسی^۱ و ساختار اجتماعی جدیدی بر اثر هم‌زمانی و هم‌گرایی سه فرایند تاریخی مستقل به وجود آمده است. این سه فرایند عبارت‌اند از: انقلاب اطلاعات که ظهور جامعه شبکه‌ای را امکان پذیر ساخت؛ تجدید ساختار سرمایه‌داری و اقتصاد متکی به برنامه ریزی متمرکز از دهه ۱۹۸۰ به این سو با هدف غلبه بر تعارض‌های درونی این دو نظام؛ و نهضت‌های فرهنگی در دو دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، یعنی نهضت‌ها و جنبش‌هایی مانند آزادی‌خواهی، حقوق بشر، فمینیسم و طرفداری از محیط زیست (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷). تعامل بین این روندها و واکنش‌ها در برابر آنها، با تحول در ساختار اجتماعی، به پیدایش جامعه‌ای جدید با عنوان جامعه شبکه‌ای با اقتصادی جدید- اقتصاد جهانی/ اطلاعاتی و با یک فرهنگ جدید- فرهنگ مجازی واقعی^۲، منجر شده است. (Castells & Haraway, 2007: 55)

جامعه شبکه‌ای را در ساده‌ترین تعریف آن می‌توان یک ساختار اجتماعی مبتنی بر شبکه‌ها دانست، که بر پایه دانش انباشته شده در گره‌های شبکه‌ها و از طریق فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی شامل میکروالکترونیک‌ها و شبکه‌های کامپیوتری دیجیتال که اطلاعات را تولید، پردازش و توزیع می‌کنند، عمل می‌کند. این جامعه چنانچه از عنوانش بر می‌آید، بر پایه شبکه‌ها شکل گرفته است. (Castells, 2005: 4-7) از نظر کاستلز تردیدی نیست که شبکه‌ها همیشه در سازمان بشری وجود داشته‌اند، اما تنها امروزه به قویترین شکل برای سازماندهی سودمندی تبدیل شده‌اند. قوت شبکه‌ها در انعطاف پذیری، ظرفیت مرکززدایی، هندسه متغیر و توانایی سازگاری آنها با تکالیف و تقاضاهای جدید، بدون تخریب قواعد سازمانی یا تغییر اهداف تثبیت شده قرار دارد. به مدد فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات، شبکه‌ها همزمان مرکزگرا و مرکزدا شده‌اند. آنها می‌توانند بدون داشتن یک مرکز به هماهنگی لازم برسند. در شبکه‌ها ما بجای دستورالعمل‌ها، با تعاملات سر و کار داریم. بنابراین یک شبکه، از توانایی اداره سطوح بالایی از پیچیدگی بدون آسیب رسانی عمده برخوردار است. (Castells, 1999: 9)

یک شبکه از مجموعه‌ای از گره‌های^۳ بهم پیوسته تشکیل می‌شود. به بیان مانوئل کاستلز گره‌ها شامل مبادله سرمایه، نظام‌های رسانه‌ای، نهادها، ابزارهای الکترونیکی و

1. Morphology
2. Culture of Real Virtuality
3. Nodes

پیش از همه دربردارنده افراد هستند. این گره‌ها برای نمونه در ارتباط با اتحادیه اروپا، شورای وزیران ملی و کمیسیون اروپایی هستند که شبکه سیاسی حکمرانی این اتحادیه را شکل می‌دهند. گره‌های یک شبکه از طریق پیوندهایی که بین آن‌ها وجود دارد، می‌توانند متقاطع و یا همپوشان باشند. آنها از ظرفیت خود انتشاری و جایگزینی با ساختارهای قدیمی برخوردارند. گره‌ها همچنین می‌توانند سلسله مراتبی، افقی، دارای مرز یا بدون مرز، تأثیرگذار یا بدون تأثیر بر یکدیگر، متمرکز یا متمایل به توسعه باشند. ارتباط بین آن‌ها نامتقارن بوده، اما همه آنها برای کارکرد شبکه- به منظور جریان پول، اطلاعات، تکنولوژی، تصاویر، کالاها، خدمات یا مردم از طریق شبکه- ضروری هستند. گره‌ها با این ویژگی‌ها، شبکه‌ها را به ساختاری باز و توانمند برای خود انتشاری نامحدود، پذیرا برای نوآوری‌ها و برخوردار از پویایی بسیار بالا تبدیل می‌سازند (Walaszek, 2010: 49).

شبکه‌ها از توانایی پیکربندی مجدد برخوردار بوده و دارای ساختارهای پیچیده‌ای از ارتباطات هستند که همزمان انسجام اهداف و انعطاف در اجرای آنها را از طریق ظرفیت سازگاری محیط عملیاتی، تضمین می‌کنند. شبکه‌ها به عنوان مؤثرترین اشکال سازمانی، از سه شاخصه اصلی برخوردارند: انعطاف‌پذیری^۴، وفق‌پذیری^۵ و قابلیت باز پیکربندی^۶. انعطاف‌پذیری شبکه‌ها بدین معناست که آنها می‌توانند با حفظ اهداف خود و تغییر عناصر تشکیل دهنده، مطابق با محیط متغیر به پیکربندی مجدد اقدام کنند. وفق‌پذیری شبکه‌ها حاکی از توانایی انبساط یا انقباض آنها از نظر اندازه با کمترین خرابی است و باز پیکربندی شبکه‌ها به این دلیل امکان‌پذیر است که آنها از هیچگونه مرکزیتی برخوردار نبوده و بنابراین می‌توانند در دامنه وسیعی صورت‌بندی کرده و در برابر هرگونه تهاجمی علیه گره‌ها و قواعد خود مقاومت کنند (Castells, 1999: 6).

کاستلز معتقد است که انتشار منطق شبکه‌ای در سراسر سیاره، در اساس به بهبود عملکرد و نتایج روندهای تولید، تجربه، قدرت و فرهنگ منجر شده است. در حالی که شکل شبکه‌ای سازمان اجتماعی در زمان‌ها و مکان‌های دیگر نیز وجود داشته است، اما پارادایم فناوری اطلاعاتی جدید، یک بنیان مادی برای توسعه فراگیر آن از طریق ساختار اجتماعی یکپارچه فراهم آورده است. اینترنت شبکه مسلط در جامعه معاصر است، که نوع جدیدی

4. Flexibility
5. Adaptability
6. Capacity to Self-Reconfigure

از قدرت، نمادها و نشانه‌های اطلاعاتی مدون را در بر دارد. دقیقاً همین نمادها و نشانه‌ها هستند که منطق جامعه شبکه‌ای را تشکیل می‌دهند. منطق شبکه می‌تواند در هر روند یا سازمانی بخاطر فناوری‌های اطلاعاتی جدید به کار گرفته شود. (Walaszek, 2010: 50) این منطق به سادگی از طریق دوگانه مشمولیت/ محرومیت، ساختار منعطف شبکه‌ها را اداره می‌کند. (Castells & Haraway, 2007: 63)

در مجموع می‌توان گفت، شبکه‌ای شدن جامعه از نظر کاستلز نتایج متعددی داشته است: ۱. جامعه شبکه‌ای در مقیاس جهانی گسترش یافته و پایه‌های ساختاری جهانی شدن را شکل داده است. در حالیکه شبکه‌ها هیچ مرزی را نمی‌شناسند و در مقیاس جهانی سازمان یافته‌اند، با این وجود تمامی سرزمین‌ها و همه افراد با این جامعه پیوند نیافته‌اند. اما آنچه که مهم است این است که همه کشورها از منطق، منافع و منازعات ناشی از جامعه شبکه‌ای تأثیر می‌پذیرند. در واقع شبکه‌ای چند وجهی از شبکه‌ها، زندگی مردم را در اطراف سیاره سامان می‌دهند؛ ۲. سازمان‌های شبکه‌ای شده، تمامی اشکال سازمان‌های غیرشبکه‌ای بویژه بوروکراسی‌های سلسله‌مراتبی، متصلب، دستوری و کنترلی را در عرصه رقابت کنار زده و خود گسترش می‌یابند؛ ۳. شبکه‌ای شدن نهادهای سیاسی پاسخ عملی برای مدیریت بحران‌هایی است که دولت-ملت‌ها در یک فضای فوق ملی با آن‌ها روبرو هستند. فراخوانی برای حکمرانی جهانی، تا اندازه‌ای می‌تواند پاسخ عملی حکومت‌ها و بازیگران اجتماعی به مسائل فراملی باشد. حکمرانی جهانی می‌تواند در یک دولت شبکه‌ای متشکل از دولت-ملت‌ها، اجتماعات فراملی، نهادهای بین‌المللی، حکومت‌های محلی و منطقه‌ای و سازمان‌های شبه‌عمومی غیردولتی تحقق یابد و ۴. جامعه مدنی در سطح محلی و جهانی از طریق شبکه‌ای از فعالیت‌ها سازمان یافته و بویژه با استفاده از اینترنت به مناظره و منازعه می‌پردازند. (Castells, 2011: 222-223)

۳. جهانی شدن شبکه‌ای

مانوئل کاستلز در آثار خود، گاهی جامعه شبکه‌ای و جهانی شدن را به عنوان اصطلاحاتی مترادف برای تبیین یک پدیده واحد یعنی تغییرات تکنولوژیکی ساختار اجتماعی جهانی به کار می‌برد. او می‌نویسد: از آنجا که شبکه‌های ارتباطی فراسوی مرزها قرار دارند، بنابراین جامعه شبکه‌ای، جامعه‌ای جهانی بوده و منطق آن از طریق قدرت موجود در

شبکه‌های جهانی سرمایه، کالا، خدمات، کار، ارتباطات، اطلاعات، علم و دانش در سراسر سیاره گسترش یافته است. در نتیجه آنچه که ما جهانی شدن می‌نامیم روش دیگری است برای اشاره به جامعه شبکه‌ای. (Castells, 2005: 4-7) کاستلز یک رویکرد تکنولوژیکی به جهانی شدن دارد. این رویکرد هر چند در تحلیل نظام سرمایه‌داری و پویایی‌های آن با نظریه‌هایی چون نظام جهانی والرشتاین^۱ و سرمایه‌داری جهانی افرادی مانند رابینسون^۲ همپوشانی‌هایی دارد، اما منطق حاکم بر آن، نه بر پایه توسعه سرمایه‌دارانه بلکه بر پایه تحولات تکنولوژیکی قرار دارد. به عبارتی دیگر در رویکرد کاستلز، جهانی شدن نمودی از عصر اطلاعات است، (Rabinson, 2008: 132) که به انتشار جامعه شبکه‌ای در سطح کل سیاره کمک می‌کند. (Castells, 2005: 16) بنابراین با گسترش جامعه شبکه‌ای در سطح سیاره‌ای، می‌توان به تسامح از ایده مستتر جهانی شدن شبکه‌ای در اندیشه‌های کاستلز نام برد، که در ادامه به مرور برخی از ابعاد آن می‌پردازیم:

۱-۳. اقتصاد شبکه‌ای

کاستلز ضمن اشاره به چندبعدی بودن جهانی شدن، فهم هر چه بهتر آن را با تمرکز بر بعد اقتصادی جهانی شدن امکان پذیر می‌داند. وی بر این نظر است که اقتصاد نیز همپای ساختار اجتماعی، از اواخر قرن بیستم دچار تغییرات عمده‌ای شده است. در نتیجه این تغییرات، دیگر این منابع طبیعی نیستند که پایه‌های نوع جدیدی از ترتیبات اجتماعی را شکل می‌دهند، بلکه کانال‌های ارتباطی دیجیتال هستند که پایه‌های اقتصاد جدید را سازماندهی می‌کنند. (Molnar, Kollanyi & Szekely, 2008: 64) کاستلز اقتصاد جامعه شبکه‌ای را اقتصادی جهانی می‌داند، چرا که فعالیت‌های اصلی تولید، مصرف و پخش و نیز اجزای این‌ها (سرمایه، کار، مواد خام، مدیریت، اطلاعات، تکنولوژی و بازار) در مقیاسی جهانی سازماندهی شده است: خواه به طور مستقیم و خواه از طریق شبکه‌ای از ارتباطات میان عوامل اقتصادی (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳۰۱). این فعالیت‌ها که از آنها می‌توان به عنوان فعالیت‌های اقتصادی شبکه‌ای نام برد، نوع تازه‌ای از سازمان و تشکیلات را شامل می‌شوند، که مشخصه فعالیت اقتصادی جهانی به شمار می‌آید. این شبکه یا متشکل از

1. Wallerstein
2. Rabinson

بخش‌هایی از شرکت‌ها و مؤسسات و بنگاه‌های مختلف و یا از رهگذر تقسیمات درونی در یک بنگاه بزرگ پدید می‌آید. از نمونه‌های موجود این نوع شبکه می‌توان به شرکت‌های چندملیتی، اتحادهای استراتژیک میان مؤسسات بزرگ، شبکه فعالیت‌های اقتصادی و تجاری که به وسیله دولت‌ها تمشیت می‌شوند، و ارتباطات میان بنگاه‌های خصوصی، شبکه‌های تولید و توزیع مواد مخدر و کالاهای قاچاق و شبکه فعالیت‌های اقتصادی دولتی اشاره کرد (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۶).

در حقیقت، یک اقتصاد جدیدی در عصر پسا صنعتی شکل گرفته که در آن، منبع بهره‌وری در تولید فناوری دانش و پردازش نمادین اطلاعات و ارتباطات قرار دارد. به عبارتی دیگر، عمل دانش بر روی دانش، منبع اصلی بهره‌وری شده است. کاستلز با استناد به این ویژگی‌ها بر این باور است که جهان وارد عصر سرمایه‌داری اطلاعاتی جهانی شده است. او معتقد است که ما هنوز برحسب روابط بین سرمایه، مالکیت رفاه و کار، در شیوه تولید سرمایه‌داری قرار داریم. اما در این میان، تنها چیزی که اتفاق افتاده تغییر از مدل صنعتی توسعه به مدل اطلاعاتی آن است. در مدل اخیر ثروت تحت شیوه‌ای از تولید مبتنی بر عمل دانش بر روی دانش ایجاد می‌شود. نتیجه اینکه عناصر اقتصاد اطلاعاتی ضمن جهانی بودن، عمیقاً بهم وابسته‌اند. با این وجود اقتصاد جدید از نقشه‌نگاری ناموزونی برخوردار است. برخی از ویژگی‌های اقتصاد جهانی اطلاعات پایه و رقابتی را می‌توان چنین برشمرد: وابستگی متقابل، عدم تقارن، منطقه‌ای شدن، افزایش تنوع در داخل هر منطقه، دربرگیری گزینشی و حصاربندی‌های محروم‌سازانه. (Castells & Haraway, 2007: 60) اقتصاد جدید شبکه‌ای، به شیوه‌های جدیدی از مدیریت نیاز دارد که کاستلز از آن به عنوان تجارت شبکه‌ای نام می‌برد. تجارت شبکه‌ای، نوعی ترتیبات منعطفی است که متناسب با نیازها و ضرورت‌های سرمایه‌داری اطلاعاتی است. شرکت‌ها و سازمان‌هایی که از منطق شبکه‌ای در تجارت، رسانه یا سیاست پیروی نمی‌کنند، از رقابت حذف می‌شوند. زیرا آن‌ها برای اداره شیوه جدید مدیریت، توانمند نشده‌اند. (Castells, 1999: 7) به بیان کاستلز، در اقتصاد شبکه‌ای نوین، شرکت‌های تجاری و به نحو روزافزونی سازمان‌ها و نهادها، در شبکه‌هایی با هندسه متغیر سازمان یافته‌اند که درهم تنیدگی آن‌ها تمایز سنتی میان شرکت‌ها و بنگاه‌های تجاری کوچک را از میان می‌برد، بخش‌های مختلف را در می‌نوردد و در منظومه‌های جغرافیایی واحدهای اقتصادی گسترش می‌یابد (کاستلز،

۱۳۸۰: ۵۴۵). در این نوع از اقتصاد، عملیات شبکه‌ها بویژه توانایی آنها در شمول یا محروم‌سازی بازیگران بر اساس توانمندی و میزان مشارکت‌شان در برآورده سازی اهداف شبکه، باعث شده تا نیروی کار فردی شود. در واقع فرایند کار از نظر جهانی همگرا شده است، اما گرایش نیروی کار از نظر محلی به سوی چندپارگی است. جابجایی مستمر هندسه متغیر شبکه‌ها، به فردی‌شدن نیروی کار منجر شده است، در نتیجه دوره منازعه عصر صنعتی بین طبقات تولید پایه به پایان رسیده و دیگر نیروی کار فردی، طبقات را شکل نمی‌دهند. قدرت سرمایه‌داران بیشتر به مدیریت کردن شبکه‌ها اختصاص یافته است. برای مثال مدیران صندوق کنترل بیشتری دارند، از سرمایه‌گذارانی که پولشان مدیریت می‌شود. طبقه سرمایه‌داران انسانی نیز با سرمایه جمعی ناپیدای شبکه‌ها جایگزین شده است. در اقتصاد شبکه‌ای، واحدهای سازمانی از «قابلیت محوری» به «پروژه محوری» تغییر رویه داده‌اند. به این معنا که شرکت‌های تجاری برای کار در مورد یک پروژه ویژه گرد هم آمده، سپس با انجام آن پروژه، پراکنده شده و با تکمیل کار کرد، بازتوزیع می‌شوند (Glass, 2005: 2).

مانوئل کاستلز، سرمایه‌داری نوین اطلاعاتی را دارای دو ویژگی بارز بنیادین می‌داند: نخست اینکه جهانی است، دیگر اینکه تا حد زیادی پیرامون شبکه‌ای از جریان‌های مالی سازمان‌یافته است. سرمایه در سراسر جهان همچون واحدی در زمان واقعی کار کرده و عمدتاً در حوزه گردش، یعنی به عنوان سرمایه مالی تحقق یافته، سرمایه‌گذاری شده و انباشته می‌گردد. در حالی که در گذشته سرمایه مالی معمولاً یکی از بخش‌های اصلی سرمایه بوده است، اکنون شاهد ظهور پدیده متفاوتی هستیم: انباشت سرمایه و ارزش‌سازی آن، که به نحو فزاینده‌ای در بازارهای مالی جهانی انجام می‌گیرد. این بازارهای مالی جهانی را شبکه‌های اطلاعات در فضای بی‌زمان جریان‌های مالی، اداره می‌کنند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۵۴۶). کاستلز خاطر نشان می‌کند که در اقتصاد شبکه‌ای، سرمایه مالی برای عملیات و رقابت خود نیازمند دانش و اطلاعاتی است که تکنولوژی، اطلاعات آن را ایجاد می‌کند و ارتقا می‌دهد. این معنای واقعی پیوند شیوه تولید سرمایه‌داری و شیوه اطلاعاتی توسعه است. تکنولوژی و اطلاعات ابزار تعیین‌کننده در تولید سود و کسب سهم از بازار هستند. بنابراین سرمایه مالی پیشرفته و سرمایه صنعتی بهره‌مند از تکنولوژی پیشرفته، حتی اگر هر یک عمل کرد مخصوص به خود را داشته باشند، به نحو روز افزونی

به یکدیگر وابسته می‌شوند. نتیجه اینکه سرمایه یا جهانی است یا برای ورود به فرایند انباشت در اقتصاد الکترونیکی شبکه ای، باید جهانی شود. شرکت‌ها هم از نظر داخلی و هم از نظر روابط بیرونی در شبکه‌ها سازمان می‌یابند. بدین ترتیب جریان‌های سرمایه، و فعالیت‌های تولیدی، مدیریتی و توزیعی ناشی از آن‌ها در شبکه‌های به هم پیوسته‌ای گسترده شده‌اند که دارای هندسه‌ای متغیرند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۵۴۷).

در سرمایه‌داری اطلاعاتی مورد نظر کاستلز بسیاری از نهادهای سرمایه‌داری صنعتی تضعیف شده‌اند، در عوض کارگر اطلاعاتی^۱ جایگاه بسیار رفیعی کسب کرده و به عنصر مرکزی اقتصاد شبکه‌ای تبدیل شده است. کارگر اطلاعاتی از قدرت ایجاد و انتشار جریان‌های اطلاعاتی برخوردار است. کارگران اطلاعاتی هم باعث تغییرات اجتماعی می‌شوند و هم به سهولت و به سرعت با این تغییرات سازگار می‌شوند. این نوع از کارگران به خاطر برخورداری از سطح بالایی از آموزش و انعطاف‌پذیری، به راحتی می‌توانند با موقعیت‌های جدید سازگار شده و یاد بگیرند که چگونه باید در جهان به سرعت در حال تغییر، آموزش ببینند. بر عکس، کارگر عادی انعطاف‌ناپذیر بوده و تابع ماشین‌های خودکاری است که از سوی کارگر اطلاعاتی طراحی می‌شوند. بنابراین این نوع از کارگران نسبتاً بی‌قدرت بوده و از جامعه شبکه‌ای به حاشیه رانده شده‌اند. در نتیجه این تغییرات، همبستگی‌های طبقاتی سرمایه‌داری صنعتی تحلیل رفته است (Kiely, 2005: 21).

۲-۳. بعد فرهنگی اقتصاد شبکه‌ای

کاستلز معتقد است که یکی از وجوه مشخصه پایان قرن بیستم، دگرگونی «فرهنگ مادی» توسط آثار یک پارادایم تکنولوژیک جدید بود که بر محور تکنولوژی‌های اطلاعاتی سازمان‌یافته قرار داشت. (کاستلز، ۱۳۸۰: ۵۹). شرکت‌های شبکه‌ای که کاستلز آن‌ها را پیشگامان شکل کلی‌تر سازمان اجتماعی جامعه شبکه‌ای مورد نظر خود می‌داند، فرهنگ مادی اقتصاد جهانی و اطلاعاتی را تولید می‌کنند. آن‌ها نمادهای مندرج در کالاها را از طریق دانش پردازش متحول می‌سازند. بدین ترتیب رابطه نزدیکی میان نیروهای فرهنگی و بهره‌وری در شیوه توسعه اطلاعاتی برقرار می‌شود. در واقع می‌توان از رویکرد کاستلز با

عنوان بعد فرهنگی نظریه اقتصادی جهانی شدن، نام برد. زمان بی‌زمان^۱ و فضای جریان‌ها^۲ از جمله مفاهیم مرکزی استدلال کاستلز، در تبیین نقش نیروهای فرهنگی و نمادی در جهانی شدن شبکه‌ای به شمار می‌آیند. (Rabinson, 2007: 132)

به نظر کاستلز آنچه که در سرمایه‌داری اطلاعاتی و شیوه توسعه آن جدید است، آن نوع فعالیت‌هایی نیست که نوع بشر در آن درگیر است، بلکه توانایی تکنولوژیکی برای استفاده از اطلاعات به عنوان نیروی پیش برنده سرمایه‌داری و توانایی پردازش نمادها است. بنابراین آنچه که در شیوه اطلاعاتی توسعه، ویژه و جدید است عمل دانش بر روی خود دانش است. که کاستلز از آن به عنوان منبع اصلی بهره‌وری نام می‌برد. آنچه که مهم است این است که شیوه‌های توسعه به رفتار اجتماعی از جمله ارتباطات نمادین شکل می‌دهند. از آنجا که دانش و اطلاعات از مجاری اطلاعات‌گرایی مبتنی بر تکنولوژی به عرضه و نمایش در می‌آیند، بنابراین کاستلز استدلال می‌کند که در شیوه توسعه اطلاعاتی، پیوند نزدیکی بین فرهنگ و بهره‌وری و بین معنا و ماده وجود دارد. بر این اساس به نظر او باید انتظار ظهور اشکال جدیدی از تعامل اجتماعی، کنترل اجتماعی و تغییر اجتماعی را داشته باشیم. (Castells, 2000b: 18)

به بیان کاستلز در جامعه شبکه‌ای مفاهیم زمان و مکان معانی تازه‌ای پیدا کرده‌اند. انتقال آنی اطلاعات، داده‌ها و سرمایه‌ها و امکان ارتباط همزمان میان افراد در نقاط مختلف عملاً فواصل زمانی را از میان برداشته و نظم طبیعی دوران قدیم یا چارچوب‌های مکانیکی جهان صنعتی به کلی دگرگون شده است. مکان نیز به نوبه خود با مفهوم دسترسی یا عدم دسترسی به اطلاعات و ابزار انتقال و پردازش آن ارتباط پیدا کرده است و به این اعتبار «حضور در مکان» معنای تازه‌ای به خود گرفته است که می‌تواند تعیین‌کننده ارتباط و اتصال شخص به جامعه شبکه‌ای و یا طرد و حذف او از این مکان فراگیر و در عین حال انحصاری به شمار آید (کاستلز، ۱۳۸۰: ۷). در حقیقت فناوری‌های ارتباطی پایان مکان را به دنبال آورده و روابط زمان را تغییر داده و در نتیجه زمینه لازم برای جهانی شدن را با فراهم آوردن ارتباطات سریع و بی‌زمان ممکن ساخته‌اند. (Glass, 2005: 2)

1. Timeless Time
2. Space of Flows

۳-۳. دولت شبکه‌ای

بنا بر دیدگاه کاستلز، جهانی شدن شبکه‌ای دولت-ملت‌ها را کنار نمی‌گذارد، اما بر فعالیت‌های آنها تأثیر گذاشته و نقش آنها را به شکل اساسی مورد بازتعریف قرار می‌دهد. در واقع از آنجا که جامعه شبکه‌ای، جهانی است. دولت در این جامعه نمی‌تواند در ابتدا و به تنهایی در فضای ملی عمل کند. بنابراین دولت ملی مجبور است که در فرایند حکمرانی جهانی البته بدون وجود حکومت جهانی مشارکت کند. ایده بنیادی کاستلز درباره جوامع عصر شبکه‌ای به اختصار این است که این جوامع به شکل فزاینده‌ای در اطراف یک تقابل دوقطبی بین خود و شبکه ساختار یافته‌اند. دوگانگی خود/ شبکه^۱، دولت-ملت‌ها را از نقش ابزارگرایانه سنتی به نوع دیگری از ساختار سیاسی که در آن حاکمیت دولت-ملت‌ها از وضوح چندانی برخوردار نیستند، تبدیل کرده است. در نتیجه دوگانگی دولت سنتی/ شهروندان^۲ با یک سناریوی جدیدی از دوگانگی، یعنی هویت محلی/ جریان جهانی اطلاعات^۳، جایگزین شده است (Peltola, 2006: 4).

به بیان کاستلز در حالی که سازمان‌ها از نظر مکانی محلی می‌شوند، اما منطق سازمانی بی‌مکان می‌شود. این موضوع در اصل وابسته به فضای جریان‌ها است که از طریق شبکه‌های اطلاعاتی تعیین می‌شود. فضای جریان‌ها آنچه را که کاستلز فضای مکان‌ها^۴ می‌نامد، مانند اجتماعات منطقه‌ای و دولت-ملت‌ها را به چالش می‌کشد. بنابراین فضای مکان‌ها در تضاد با فضای جریان‌ها قرار دارد. برخورد بین جریان‌ها و مکان‌ها نتایجی برای دولت-ملت دارد. اگر آن‌ها هویت‌های اجتماعات خود را نمایندگی کنند، خود را از شبکه منزوی می‌سازند، اما اگر از منطق شبکه پیروی کنند، نمایندگی مردم خود را باید واگذار کنند. بنابراین می‌توان استدلال کرد که در جامعه شبکه‌ای، دولت-ملت‌ها به گره‌هایی در شبکه تبدیل شده و حاکمیت خود را واگذار می‌کنند. در نتیجه، آن‌ها هر چند با حاکمیتی ضعیف‌تر در جوامع شبکه‌ای باقی خواهند ماند (Glass, 2005: 3).

حقیقت این است که امروزه حکمرانی جهانی از برخی جهات برای حل و فصل مسائل جهانی، یک ضرورت کارکردی به شمار می‌آید. بنابراین دولت‌ها به اجبار هم که

1. Self/Net Dichotomy
2. Traditional State/Citizen Dichotomy
3. Local Identity/the Global Information Flowe Dichotomy
4. Space of Places

شده به دنبال راه‌هایی برای مدیریت اشتراکی فرایندهای جهانی هستند. بر این اساس شبکه‌های دولت-ملت‌ها به سمت همگرایی بیشتری حرکت می‌کنند و مهم‌ترین نمونه آن اتحادیه اروپا است. نظام واقعی حکمرانی در جهان امروزی در اطراف دولت-ملت‌ها متمرکز نیست، اگرچه دولت-ملت‌ها از بین نرفته‌اند، اما حکمرانی واقعی از طریق شبکه‌ای از نهادهای سیاسی که تجمیعی از حاکمیت‌های انفرادی دولت-ملت‌های عضو است، در چارچوب قلمرو جغرافیایی متغیر اعمال می‌شود. این چیزی است که آن را می‌توان به عنوان «دولت شبکه‌ای»^۱ مفهوم‌بندی کرد. دولت شبکه‌ای نتیجه یک تغییر تکنولوژیکی نیست، بلکه پاسخ به تناقض ساختاری بین نظام جهانی و دولت ملی است. گذر از دولت-ملت به دولت شبکه‌ای، فرایند سیاسی و سازمانی است که از طریق تحول مدیریت سیاسی، بازنمایی و نفوذ در شرایط جامعه شبکه‌ای امکان پذیر می‌شود. (Castells, 1999: 15-16) فناوری‌های ارتباطی و اطلاعاتی، زیرساخت‌ها و الزامات این گذر را فراهم آورده و به عمل‌کرد واقعی دولت شبکه‌ای که در تلاش است تا با چالش هم‌زمان جهانی شدن و محلی‌شدن مقابله کند، یاری می‌رساند. بدین ترتیب دولت شبکه‌ای را می‌توان نظام پیچیده‌ای از مؤسسات دانست که در آن، سطوح مختلف تصمیم‌سازی محلی، ملی، منطقه‌ای و فوق ملی به شکل شبکه‌ای هم‌گرا می‌شوند. (Juhasz, 2008: 133)

۴. ابعاد سیاسی شده جهانی‌شدن شبکه‌ای

چنانچه در قبل اشاره شد، بررسی آثار مانوئل کاستلز نشان می‌دهد که وی در واقع از دو چیز سخن می‌گوید: درباره اینکه چه نوع جامعه‌ای، جامعه شبکه‌ای است و دیگر اینکه جامعه شبکه‌ای چگونه باید باشد. پلتولا^۲ در مقاله خود با عنوان «جایگاه سیاست در جامعه شبکه‌ای مانوئل کاستلز» با بیان این نکته به این نتیجه می‌رسد که کاستلز در حد بالایی ماهیت سیاسی مطالعه خود را نادیده گرفته است. او می‌گوید اگرچه کاستلز از تأیید ماهیت سیاسی تحلیل خود خودداری کرده اما وی عامل «سیاسی» را نه تنها از تحلیل خود کنار نگذاشته بلکه حتی این عامل در تحلیل او از اهمیت بالایی برخوردار است

1. Network State
2. Peltola

(Peltola, 2006: 12). بویژه وقتی که کاستلز از بایدهای جامعه و جهان شبکه‌ای صحبت می‌کند، سیاست در کار او نقش برجسته تری پیدا می‌کند. برخی از مهمترین رگه‌های سیاسی شده اندیشه‌های کاستلز عبارتند از:

۱-۴. الزامات روش‌شناختی و تعیین‌گرایی ساختاری:

به نظر می‌رسد روش‌شناسی مارکسیستی مورد استفاده کاستلز، ورود عنصر سیاسی را به اندیشه‌پردازی وی ناگزیر می‌سازد. ویلیام و آندرسون^۱ معتقدند که چارچوب‌های مفهومی مورد استفاده کاستلز، بیشتر تفاسیر ایدئولوژیکی هستند تا مطالعه علمی رفتار انسان. آنها با استناد به گفته مایسز^۲ در کتاب «نظریه و تاریخ» مبنی بر اینکه جمع‌گرایی، دکرین معرفت‌شناسی را از واقع‌گرایی مفهومی به یک ادعای صرف اخلاقی تبدیل می‌کند، خاطر نشان می‌سازند که با قبول این نظر، کار کاستلز را که بر پایه ایدئولوژی جمع‌گرایانه و پارادایم ضدفردگرایانه نوشته شده است، باید بیشتر یک افسانه پیشرو تلقی کرد تا اثری علمی، که توانسته است مفصل‌بندی اغواکننده‌ای از عادات و رسوم اخلاقی جمع‌گرایانه به عمل آورد. (R & JR, 2000: 78)

از نظر ویلیام و آندرسون، روش‌شناسی مارکسیستی-فنی مورد استفاده کاستلز، در نهایت اتکای صرف او به مفروضات و مقولات اندیشه مارکسیستی را آشکار می‌سازد. کاستلز ابتدا از نوعی ماتریالیسم تاریخی- دیالکتیکی و سپس از روش فراساختارگرایی بهره می‌گیرد. مقولات تحلیلی (کلاس، ایدئولوژی و ...) ممکن است در آثار وی به نحو دیگری به کار گرفته شده باشند، اما چارچوب مفهومی کار، به شکل چشم‌گیری مشابه مارکسیسم است. بر این اساس شرایط تاریخی، دترمینیسم ساختاری را تولید می‌کند که به شکل‌گیری کشمکش‌ها و منازعات جدید منجر می‌شود. بر پایه این روش کاستلز معتقد است آنچه که به درستی موضوعات، فرایندها و اشکال اجتماعی به شمار آمده و بنیان زندگی جوامع را شکل می‌دهند، حاصل تعامل واقعی بین شیوه‌های تولید و شیوه‌های توسعه است. این موضوعات، فرایندها و اشکال اجتماعی که در چارچوب محدودیت‌های ناشی از شرایط تاریخی گذشته و نیز تحت تأثیر شرایط کنونی توسعه

1. William & Anderson
2. Mises

اقتصادی و تکنولوژیکی وضع می‌شوند، در نهایت از سوی بازیگران اجتماعی به شیوه‌های پیشبینی‌ناپذیری مورد مجادله و منازعه قرار می‌گیرند. (R & JR, 2000: 79)

۲-۴. دخالت‌دادن تعصب و جانبداری سیاسی در اندیشه‌ورزی:

بر پایه الزامات روش‌شناختی مورد اشاره و نظریه‌پردازی مبتنی بر سیاست قدرت، کاستلز در بسیاری از مواقع مجبور به دخالت‌دادن تعصب و جانبداری سیاسی در نظریه‌پردازی خود می‌شود، به گونه‌ای که گاهی به نظر می‌رسد کار وی دچار نوعی بلا تکلیفی معرفت‌شناختی شده است. برای مثال جانبداری سیاسی به شکل گریزناپذیری در طبقه‌بندی و تحلیل جنبش‌های اجتماعی نمود پیدا می‌کند. کاستلز کارکرد همه انواع جنبش‌های اجتماعی تدافعی و تهاجمی از قبیل بنیادگرایی مذهبی، ملی‌گرایی، قومیت، محلی‌گرایی، طرفداری از محیط زیست، فمینیسم و جنبش‌های هویت‌طلب جنسی را مقاومت در برابر منطق کارکردی جامعه شبکه‌ای می‌داند. (Van Dijk, 2007: 3) او تنها نقشی که برای جنبش‌های اجتماعی قائل می‌شود، نقش واکنشی آنهاست. این در حالی است که دیگران این جنبش‌ها را شورش‌های سرکش می‌خوانند. در باور کاستلز محیط زیست‌گرایی، فمینیسم و دیگر جنبش‌های به اصطلاح مترقی، جنبش‌های برنامه‌ریزی شده و به دنبال اصلاحات هستند. اما بنیادگرایان (مذهبی، سیاسی و ...) صرفاً به عنوان جنبش‌های دفاعی و مقاومتی معرفی می‌شوند. ویلیام و آندرسون معتقدند که با برعکس کردن این برجسب‌ها، صورت‌بندی جنبش‌های اجتماعی در جامعه شبکه‌ای کاستلز، کاملاً متفاوت خواهد شد. بر این اساس بنیادگرایان می‌توانند به عنوان مبارزان برای تنوع و آزادی انسانی علیه یکپارچه‌سازی جامعه جهانی، معرفی شوند. و محیط زیست‌گرایی و فمینیسم نیز می‌توانند به عنوان جنبش‌های انقلابی که با تحمیل دستور کارهای جمعی، رفاه و آزادی جامعه را تضعیف می‌کنند، مورد ملاحظه قرار گیرند. در نهایت آنها نتیجه می‌گیرند که کاستلز به آسانی جنبش‌های محافظه‌کارانه را با عنوان واپس‌گرا بودن نادیده گرفته و به راحتی جنبش‌های لیبرال را به عنوان جنبش‌های مترقی می‌پذیرد. این جانبداری، مفهوم‌سازی کاستلز از پویایی‌های جامعه شبکه‌ای را تحت‌الشعاع قرار داده و بنابراین وی نتوانسته تبیین دقیق و درستی از آنها به عمل آورد. (R & JR, 2000: 83)

۳-۴. تلاش برای سازواری سرمایه داری با تحولات نوین:

به نظر می‌رسد یکی از دلایل ناتوانی کاستلز در تبیین درست نقش، جایگاه و کارکرد جنبش‌های اجتماعی، رسالتی است که وی در سه‌گانه خود به دنبال آن است: سازگارسازی سرمایه‌داری با تحولات و تغییرات اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیکی دهه‌های آخر قرن بیستم، نجات آن از نابودی و امکان‌آفرینی زیست‌یابی آن. برای نمونه وبستر و گارنهام با چنین باوری به انتقاد از نقشی که کاستلز برای شیوه توسعه اطلاعاتی در نجات سرمایه‌داری از نابودی قائل است، می‌پردازند. وبستر بر آن است که مدل توسعه از استقلال نسبی برخوردار بوده و از سوی سرمایه‌داری تعیین نمی‌شود. گارنهام نیز این نظر کاستلز را که اقتصاد شبکه‌ای بهره‌وری خود را از طریق مدل توسعه اطلاعاتی افزایش می‌دهد، زیر سوال می‌برد. وی می‌گوید که شواهد اندکی برای تأیید چنین افزایشی وجود دارد. او بر اساس مدل بهره‌وری ترمودینامیک مبتنی بر ارزیابی درون‌دها و برون‌دها، معتقد است که حتی اگر برون‌دهای اطلاعاتی، بهره‌وری را افزایش دهند، اندازه‌گیری چنین افزایشی برای سرمایه‌داران کار بسیار سختی است. در عوض گارنهام بر آن است که بهره‌وری می‌تواند بر حسب مصرف، سرمایه‌گذاری و روابط تولید ارزیابی شود. (Glass, 2005: 3)

۴-۴. جبرگرایی تکنولوژیکی در جهان شبکه‌ای

رابطه اطلاعات‌گرایی (شیوه توسعه) با سرمایه‌داری (شیوه تولید) در جامعه شبکه‌ای کاستلز، علاوه بر اینکه یک رابطه کارکردی با هدف حفظ سرمایه‌داری و کمک به پویایی و زیست‌یابی آن در جهان متغیر اطلاعاتی است و از این منظر اندیشه‌پردازی کاستلز از سرمایه‌داری اطلاعاتی یک اندیشه‌پردازی سیاسی محسوب می‌شود، بلکه به جهت تعیین‌گرابودن اطلاعات و تکنولوژی در جامعه شبکه‌ای و برقراری نوعی جبرگرایی تکنولوژیکی^۱ نیز حامل یک بار سیاسی می‌باشد. کاستلز «شیوه توسعه» را به عنوان رابطه فنی تولید و «شیوه تولید» را به عنوان رابطه اجتماعی تعریف می‌کند. از نظر وی شیوه‌های توسعه، تمام حوزه رفتار اجتماعی از جمله ارتباطات نمادین را شکل می‌دهند. این به وضوح یک ادعای جبرگرایانه تکنولوژیکی است، که می‌تواند در راستای حفظ وضع موجود و منافع قدرت‌ها و طبقات مسلط بر تکنولوژی‌های ارتباطاتی و اطلاعاتی مورد

1. Technological Determinism

تفسیر قرار گیرد. البته این موضوع به صراحت از سوی خود کاستلز انکار می‌شود. او مدعی است که نگاهی دیالکتیکی و نه تعیین‌گرا به تعامل بین تکنولوژی و جامعه دارد. بنابراین تأکید می‌کند که تکنولوژی، جامعه را تعیین نمی‌کند بلکه آن را در بر می‌گیرد. همچنین جامعه نیز، نوآوری تکنولوژیکی را تعیین نمی‌کند (Van Dijk, 2007: 6) بلکه آن را بر اساس نیازها، ارزش‌ها و منافع خود بکار گرفته و سازمان می‌دهد. (plage, 2008-2009: 4) با وجود این استدلال پیشگیرانه، کاستلز در جای دیگری تأکید دارد که شبکه‌ها در عین حال که یک ماشین پویا و سرشار از فرصت را ایجاد می‌کنند، اما از طریق هیچ کسی کنترل نمی‌شوند. بنابراین همانطور که پژوهشگرانی مانند گارنهایم و وان دیجک، به درستی تأکید می‌کنند، در مجموع تکنولوژی همچنان به عنوان هسته مرکزی تحلیل کاستلز باقی می‌ماند و شبکه‌ها در آن نقش اصلی کارگزاری دارند، در نتیجه فضای چندانی برای کارگزاری انسانی باقی نمی‌ماند. و در این میان نقش جامعه، بازیگران و جنبش‌های متخاصم نادیده گرفته شده (Fuchs, 2008: 82) و به بیان کیلی، در نهایت شبکه‌های کاستلز ریخت‌شناسی اجتماعی جدیدی برای جوامع فراهم آورده و منطق شبکه‌ای حاکم بر آن باعث یک جبرگرایی اجتماعی می‌شود. (Kiely, 2005: 21)

۴-۵. قطبی‌سازی سیاسی و دیجیتالی جهان شبکه‌ای

چنانچه مورد تأکید قرار گرفت، منطق شبکه‌ای حاکم بر جامعه و جهان شبکه‌ای، منطق دوگانه شمولیت/محرومیت اجتماعی است که در نهایت به تقسیم و دوقطبی‌سازی سیاسی و دیجیتالی مردم، جوامع، اقتصادها، کشورها و مناطق و به تبع آن به ظهور نابرابری‌های اجتماعی و اطلاعاتی در سراسر جهان منجر می‌شود. دربرگیری/کنارگذاری اجتماعی، ویژگی نظام‌مند شبکه‌هاست. کاستلز فروپاشی اتحاد شوروی را به عنوان شیوه‌ای از تولید که قادر نبود به جامعه شبکه‌ای و اطلاعاتی وارد شود توصیف می‌کند، در عوض وی ظهور منطقه پاسیفیک^۱ را در توانمندی این منطقه برای همراهی با جهانی‌شدن شبکه‌ای ارزیابی می‌کند. کاستلز محرومان از جهانی‌شدن شبکه‌ای را به عنوان «جهان چهارم»^۲ توصیف می‌کند که بخش وسیعی از جهان سوم در آفریقا، آسیا و آمریکای جنوبی را شامل

1. Pacific
2. The Fourth World

می‌شود. جهان چهارم کاملاً با اقتصاد جهانی شبکه‌ای نامرتبط است. در عوض آن‌ها بخش وسیعی از اقتصاد جنایی جهانی^۱ شامل قاچاق مواد مخدر، قاچاق کالا، معامله غیرقانونی تسلیحات، پولشویی و روسپیگری را شکل می‌دهند. (Van Dijk, 2007: 3)

کاستلز می‌پذیرد که مرزهای جامعه شبکه‌ای در طول زمان، هم تحت تأثیر تغییراتی که در برنامه‌های شبکه‌ها رخ می‌دهد، و هم بخاطر شرایط اجرای این برنامه‌ها تغییر می‌کند. او جامعه شبکه‌ای جهانی را ساختار پویایی می‌داند که در سطح بالایی نسبت به نیروهای اجتماعی و راهبردهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آنها، انعطاف‌پذیری دارد. اما نکته مهم اینجاست که همه بازیگران و نیروهای اجتماعی به یک میزان توانایی تأثیرگذاری و اعمال تغییر در مرزها و ساختار جامعه شبکه‌ای جهانی را ندارند. در حقیقت در جهان شبکه‌ای کاستلز، آنهایی که نسبت به شبکه‌ها از وضعیت بیرونی برخوردارند، همیشه و در همه حال تحت سلطه شبکه‌ها قرار دارند. به بیان کاستلز، سطح جهانی، سطح محلی را در هم می‌شکنند، مگر آنکه سطح محلی، به عنوان یک گره به سطح شبکه‌های جهانی پیوند یابد (Castells, 2009: 26).

۶-۴. گستراندن دامنه محرومان و محرومیت اجتماعی:

می‌توان گفت یکی از دغدغه‌های اساسی کاستلز تعریف معیار جدیدی برای قشربندی و کنارگذاری از عرصه عمومی بوده است و در این مسیر کاستلز با وضع منطق شبکه‌ای دوگانه پیش‌گفته به وضوح به اندیشه‌پردازی خود، ماهیت سیاسی بخشیده است. برای نمونه مفهوم «کارگر اطلاعاتی» وی، مصداق خوبی برای تأیید این ادعا است. بر اساس اندیشه‌های کاستلز، این مهارت‌های پردازش دانش و ظرفیت تولید آن است که تعیین می‌کند، قدرت به چه کسی تعلق دارد. وبستر در نقد کاستلز بر آن است که این ملاک قشربندی اجتماعی کاستلز نه تنها در سوگیری خود فن‌سالارانه است، بلکه همچنین به خاطر عدالت اجتماعی بحث‌انگیز است. وی معتقد است که گرایش کاستلز به توصیف جامعه شبکه‌ای به عنوان یک جامعه شایسته‌سالار، نابرابری‌های اجتماعی را توجیه کرده و طبیعی جلوه می‌دهد. او می‌گوید اندیشه‌ای که ملاک قدرتمندی در جامعه شبکه‌ای را مهارت و نه ثروت قرار می‌دهد، در واقع دانش را به ابزار امتیازگیری، انحصارطلبی و

قدرت‌یابی تبدیل می‌کند. در این صورت افراد به‌خاطر ظرفیت بالا برای مدیریت زندگی در محیط شبکه‌ها و نه بخاطر تلاش‌های خود، پاداش خواهند گرفت. در مجموع این رویکرد کاستلز توزیع نابرابر منابع کسب دانش و سرمایه‌سازی انسانی و دسترسی ناعادلانه به آنها را نادیده می‌گیرد. (5: 2009-2008, plage)

در حقیقت منطق دوگانه دربرگیری/کنارگذاری جامعه شبکه‌ای و نقش آن در شکل‌دهی به دیگر حوزه‌های جامعه، به‌طور ضمنی در ذات خود حاکی از گستراندن دامنه محرومیت اجتماعی است. کاستلز مدعی است که سلطه فضای رسانه بر افکار عمومی از طریق یک مکانیسم بنیادی یعنی حضور/غیبت یک پیام در فضای رسانه عمل می‌کند. هر شیء یا هر شخصی که از این فضا غایب باشد، نمی‌تواند به افکار عمومی دست یابد. بنابراین می‌توان گفت که منطق شبکه، بعد جدیدی به دامنه محرومیت اضافه کرده و در حقیقت بخش بزرگی از جمعیت جهان را در آن قرار می‌دهد. بر این اساس اتصال به شبکه به تنها و ضروری‌ترین شرط تعیین توانایی شرکت در عرصه عمومی تبدیل شده و تقسیم و طبقه‌بندی دیجیتالی با آثار و تبعات مطلق آن شکل می‌گیرد. (5: 2009, plage) محروم‌سازی اقتصادی-اجتماعی در واقع به معنای کنارگذاری از شبکه‌های اطلاعات، ثروت و قدرت است. محروم‌سازی و کنارگذاری به شکل مشابهی می‌تواند در مورد افراد، گروه‌ها یا مناطق و قاره‌های مختلف اتفاق بیفتد. (3: 2009, Valtanen) بر پایه حاکمیت همین منطق است که کاستلز به درستی گسترش اقتصاد شبکه‌ای جدید را به شدت نامتوازن می‌داند. او بر آن است که این اقتصاد با وجود تأثیرگذاری بر همه افراد، تمامی سرزمین‌ها و افراد را در بر نمی‌گیرد. به عبارتی دیگر در همگرایی با شبکه اقتصاد جهانی، میان کشورها، مناطق و گروه‌های اجتماعی نوعی عدم تقارن حاکم است، که در نهایت موجب می‌شود تا منابع، پویندگی و ثروت در تعداد اندکی از مناطق متمرکز شده و افزایش نابرابری و محرومیت اجتماعی را در پی داشته باشد (14: 2006, Gerloff).

کاستلز خود با اشاره به گرایش‌های قطبی ساز جامعه شبکه‌ای، این گرایش‌ها را محتوم و تغییرناپذیر دانسته و در عین حال راه‌حل مقابله با آنها را اتخاذ سیاست‌های عمومی سنجیده و سازنده معرفی می‌کند. به نظر وی نابرابری و قطبی‌سازی در ذات پویایی‌های سرمایه‌داری اطلاعاتی قرار داشته و مادامی که سیاست‌های آگاهانه‌ای برای مقابله با آنها اتخاذ نشود، توسعه و رواج خواهند یافت. (375: 2000b, Castells) بدیهی

است که در فضای شبکه‌ای کاستلزی، منازعات سیاسی نیز می‌توانند بر پایه دسترسی یا عدم دسترسی به شبکه‌ها تعریف شوند. در این فضا، بازیگران دارای منابع شبکه‌ای برتر به سیاستمداران فعال تبدیل شده و در مقایسه با آنهایی که فاقد منابع بوده و یا به منابع شبکه‌ای مناسب دسترسی ندارند، اعمال سلطه و قدرت را در دست خواهند گرفت. بنابراین در جامعه و جهان شبکه‌ای کاستلز، هنر سیاست در این است که از توانایی بهره‌گیری از جریان مداوم اطلاعات و مفهوم‌سازی آنها از جمله جمع‌آوری، ویرایش، توزیع و دست‌کاری داده‌ها برخوردار بوده تا بتواند موقعیت برتری را در شبکه‌ها به دست آورد. بی‌گمان چنین سیاستی در خدمت آنهایی که نسبت به شبکه‌ها موقعیت بیرونی دارند، نخواهد بود. کاستلز برای مشمولیت این گونه افراد و مناطق در شبکه‌ها و نظام سرمایه داری اطلاعاتی، هزینه سنگینی را در نظر می‌گیرد. آنها به منظور داشتن امکان زیست در جهان شبکه‌ای، مجبور به سازواری و انطباق با منطق، زبان، نقاط ورود، رمززدایی‌ها و رمزگذاری‌های شبکه‌های حاکم هستند (Peltola, 2006: 7-13).

نتیجه

چنانچه کاستلز تأکید می‌کند، این یک حقیقت روشنی است که بویژه در دهه آخر قرن بیستم، جهان تغییرات اجتماعی، سیاسی و تکنولوژیکی مهمی را شاهد بوده است. اصولاً ماهیت پویای سرمایه‌داری و طبیعت انطباق‌پذیر و انعطاف‌پذیر آن، همواره منجر به تغییرات مستمری می‌شود. اما آنچه که در دو دهه اخیر اتفاق افتاده است، مهم‌تر از آن هستند که بتوان آنها را صرفاً نتیجه پویایی شیوه تولید سرمایه‌داران دانست. ضمن آنکه هر گونه توصیف یا نظریه‌پردازی درباره این فرایندها در بستری جدا از بستر سرمایه‌دارانه و با نادیده گرفتن روابط اجتماعی سرمایه‌دارانه، تبیین درستی را به دنبال نخواهد داشت. به نظر می‌رسد مانوئل کاستلز با در نظر داشتن و کار بست این موارد توانسته است یک توصیف و تبیین قابل‌پذیرشی از تغییرات تکنولوژیکی جهان معاصر و آثار آن بر جامعه، اقتصاد، فرهنگ، سیاست و نهاد دولت-ملت، ارائه دهد. بنابراین اندیشه‌های وی، می‌تواند راهگشای فهم بهتر ما از اشکال معاصر تعامل اجتماعی باشد. تحلیل او از دگرگونی‌های نهادی، فرهنگی و تکنولوژیکی جوامع معاصر و پیدایش نوع جدیدی از جوامع با عنوان جوامع شبکه‌ای و در سطح سیاره‌ای شکل‌گیری نوعی از جهانی‌شدن شبکه‌ای با اقتصاد و دولت شبکه‌ای، بینش

مفیدی را از تحولات جهان در حال تغییر «اطلاعات پایه» به دست می‌دهد.

با این حال طبیعی است که اندیشه‌های کاستلز با توجه به اهمیت و در برخی موارد نوآورانه بودن آنها، تحسین و تمجیدها و نیز انتقادات قابل تأملی را جذب کرده باشد. در این میان همانگونه که نشان داده شد برخی از انتقادات از جمله نقدهای روش‌شناختی مبتنی بر کاربست پارادایم ضدفردگرا و ارائه تحلیل‌های جمع‌گرا و نتایج کل‌گرا، دخالت‌دادن تعصب و جانبداری سیاسی در برخی تحلیل‌ها به‌ویژه تحلیل جنبش‌های اجتماعی، جبرگرایی تکنولوژیکی مبنی بر تعیین‌گرا بودن فناوری در تحلیل دیالکتیکی تکنولوژی/جامعه، ارائه نوعی طبقه‌بندی جدید اجتماعی که از آن می‌توان به تقسیم و قطبی‌سازی دیجیتالی جامعه نام برد و در نتیجه آن، گسترش دامنه محرومان و محرومیت‌های اجتماعی و بزرگنمایی اهمیت و جایگاه اطلاعات در شیوه تولید و بهره‌وری و نجات سرمایه‌داری، انتقادات درستی هستند که ابعاد سیاسی شده اندیشه‌های کاستلز را برجسته می‌سازند. نادیده گرفتن این ابعاد در خوانش نظریه جامعه شبکه‌ای کاستلز نمی‌تواند فهم درست و مفیدی از جامعه و جهان پیچیده و متحول معاصر فراهم آورد. در عوض بازخوانی انتقادی اندیشه‌های کاستلز ضمن آشکارسازی کاستی‌های نظریه وی، بینش مفیدی از تحولات جهانی به دست خواهد داد. *

کتابنامه

منابع فارسی

- بشیریه، حسین. (۱۳۸۶). *آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی)*. چاپ هشتم. تهران: مؤسسه نگاه معاصر.
- دوورژه، موریس. (۱۳۸۵). *اصول علم سیاست*. ترجمه ابوالفضل قاضی. چاپ هشتم. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- رجایی، مصطفی. (۱۳۸۱)، «نظریه سیاسی، فلسفه سیاسی، ایدئولوژی سیاسی». ترجمه: احمدرضا طاهری پور، *مجله علوم سیاسی*، ۱۸.
- قوام، سیدعبدالعلی. (۱۳۹۱). *سیاست‌شناسی: مبانی علم سیاست*. تهران: سمت.
- کاستلز، مانوئل. (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (ظهور جامعه شبکه‌ای)*. ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز. جلد ۱. تهران: انتشارات طرح نو.
- (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (پایان هزاره)*. ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز. جلد ۳. تهران: انتشارات طرح نو.
- مارش، دیوید و استوکر، جری. (۱۳۸۴). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. چاپ دوم. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

منابع انگلیسی

- Castells, M. (2005). *The Network Society: From Knowledge to Policy*, in: M. Castells, and G. Cardoso (2005). *The Network Society from Knowledge to Policy*, Washington DC: J. Hopkins, Centre for Transatlantic Relations.
- (1999). *Information Technology, Globalization and Social Development*. *United Nations Research Institute for Social Development*, Discussion Paper, 114.

- (2000a). Toward a Sociology of the Network Society. *Contemporary Sociology*, 29 (5).
- (2000b). The Rise of the Network Society, in: *The Informational Age, Economy, Society and Culture*, 1 (2), ed, Oxford: Blackwell.
- (2009). *Communication Power*. Oxford, New York: Oxford University Press.
- Castells, M. & Haraway, D. (2007). *Cyber Culture Theorists*, London & New York: Routledge.
- Castells, M. (2011). *A Network Theory of Power*. Available at: <http://ascnetworksnetwork.org/wp-content/uploads/2010/02/IJoC-Network-Theory-2011-Castells>, (accessed on 2013, October 24).
- Calabrese, A. (1999). *The Information Age According to Manuel Castells*. Available at: <http://spot.colorado.edu/~calabres /Castells%20Review>, (accessed on 2014, November 7).
- Fuchs, Ch. (2008). *Internet and Society: Social Theory in the Information Age*. New York: Routledge.
- Glass, G. (2005). *Manuel Castells's Network Society*. Available at: <http://www.geof.net/research/2005/castells-network-society>, (accessed on 2014, October 24).
- Gerloff, K. (2006). *Access to Knowledge in a Network Society*. Master's Thesis Universität Lüneburg.
- Robinson, W. (2007). *Theories of Globalization*, Available at: <http://kisi.deu.edu.tr/timucin.yalcinkaya/Theories%20of%20Globalization>, (accessed on 2014, November 17).
- Juhasz, L. (2008). The Information Strategy of the European Union, in R. Pinter (ed). *Information Society from Theory to Political Practice*. Gondolat-UjMandatum, Budapest.
- Kiely, R. (2005). *The Clash of Globalizatio: Neo-Liberalism, The Third Way and Anti-Globalization*. Netherlands: BRILL Press.
- Molnar, S, Kollanyi, B and Szekely, I. (2008). Social Networks and the Network Society, in R. Pinter (ed). *Information Society from Theory to Political Practice*. Gondolat-UjMandatum, Budapest.
- Peltola, J. (2006). *The Place of Politics in Manuel Castell's Network Society*. Available at: <http://www.edemocracy.uta.fi/eng/haefile.php?f=115>, (accessed on 2014, November 16).
- Plage, S. (2008-2009). *Mass Communication, Information Technology and Social Exclusion in Contemporary Society*. Available at: https://www.essex.ac.uk/sociology/documents/pdf/graduate_journal/2008_2009/plage%205.

- (accessed on 2014, November 16).
- R. W and J. R, Anderson. (2000). Manuel Castells and the Decline of Twentieth -Century Sociology. *The Quarterly Journal of Austrian Economics*, 3 (4).
- Stalder, F. (2009). *The Network Paradigm: Social Formations in the Age of Information*. Available at: <http://www.indiana.edu/~tisj/readers/full-text/14-4%20Stalder.html>, (accessed on 2014, November 9).
- Vatanen, M. (2014). *Identity, Structure and Ideology-Manuel Castell's Contribution to Identity Policy Discussion*. Available at: <http://www.persons.org.uk/ati/diversity/multiculturalism/mcb1/Valtanen%20paper>, (accessed on 2014, December 19).
- Van Dijk, J. A.G.M. (2007), *The One-dimensional Network Society of Manuel Castells*. Available at: <http://www.thechronicle.demon.co.uk/archive/castells.htm>, (accessed on 2015, January 12).
- Webster, F. (1995). *Theories of Information Society*. London: Routledge.
- Walaszek, E. (2010). The Concept of Network Society in the policy of European Union, Acta Universitatis Lodzianae. *Folia OECONOMICA*, (242).

